رساله در معنی حدیث ما ترددت
فی شیء انا فاعله

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة
علی اعدائهم اجمعین وبعد چنین گوید بنده مذنب واثق ابن
عبد الرحیم یزدی الاصل طوسی المسکن عبد الخالق وحشرهما الله
مع من لا یسبقه سابق ولا یفوقه فائق صلی الله علیه وعلی آله
ما نطق ناطق وذر شارق که از جمله احادیث مشکله قدسیه
این حدیث شریف است که فی الجمله اختلافی در عبارات منقوله از آن
است در بعضی از کتب باین عبارت روایت شده است که قال
الله عز وجل فی الحدیث القدسی ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی
فی قبض روح عبدی المؤمن فانه یکره الموت وانا اکره مسائته

ودر بعضی دیگر از کتب با سناد آمده است که وما ترددت فی شیء انا
فاعله کترددی فی قبض نفس المؤمن یکره الموت واکره مسائته
ولا بد له منه ودر بعضی از کتب فی وفات المؤمن است ودر
بعضی از کتب است که اللهم صل علی محمد وآل محمد اللهم ان رسولک
الصادق الامین قال انک قلت ما ترددت فی شیء انا فاعله
کترددی فی قبض روح عبدک المؤمن یکره الموت واکره مسائته
واصل اشکال در نسبت دادن تردد است که از صفات مخلوقات است
بخداوند جل جلاله وتحقیق مقصود موقوف است بر بیان پنج مطلب
اول علت نسبت دادن تردد است بخداوند جل شانه دویم
عیب نسبت دادن تردد است بجناب اقدس او سیم رفع
این عیب است بنوعیکه اشکال باقی نماند چهارم بیان اسباب
تردد مؤمن است پنجم بیان اسباب رفع تردد است از مؤمن
مطلب اول علت نسبت دادن تردد بجناب اقدس الهی نیست
که در انوقت که حکمت بالغه الهیه اقتضاء قبض روح بنده مؤمن
کند لابد باید قبض روح او شود چنانچه در زمان قضاء
حیات خود میفرماید که فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة

ولا یستقل مؤمن و از اینجا که مؤمن اکراه دارد موت را وصف اند
اکراه دارد از وجود مکروه مؤمن برای او وشبهه نیست که جمع در
میان این دو امر مثل وجدان امر بین محذورین است که موجب
تردد است مطلب دویم عیب نسبت دادن تردد بخداوند
جل شانه العالی اینست که تردد موجب تحیر و تغیر است واین از
صفات حوادث و مخلوقات و دنی و اشکالی نیست که اتصاف
ذات اقدس غنی بالذات لایزال لایتبدل لایتغیر بصفات
حوادث که مستلزم زوال و تغیر بلکه محال است چنانچه در محل خود
براهین عقلیه و نقلیه بران اقامه شده است بلکه این مطلب
از واضحات بلکه از بدیهیات است و حاجت ببرهان ندارد مطلب سیم
ممکن است دفع این عیب و اشکال بچند وجه اول اینکه عیب
مذکور موجب صرف حدیث از حمل بر معنی حقیقی ظاهری شده پس
گوییم که این کلام از مقوله مجازات عرفیه است که بجهة بیان
عظم شان مؤمن وارد شده است تا خلق بر جلالت شان
مؤمن عند الله جل جلاله مطلع شوند که وارد ساختن مکروه
مؤمن برای او انقدر خلاف رضای الهی است که خلاق عالم گویا مثل

شخص متحیر میگرداند که گویا بیخواهد دست از حکمت الغیه و مصلحت
قبض روح مؤمن بر داده و قبض روح نمیباید تا مکروه بر مؤمن
وارد نشود تا خلق طریق ادب و ابا مؤمن از دست ندهند و
حرمت بزرگی شان او را عند الله رعایت کنند پس هر کاه جل
مجاز شد نه حقیقت اشکال دفع شد دویم آنکه تردد صفت
ذات اقدس نیست تا اشکال لازم آید بلکه از صفات فعلیه الهیه است
که احادث بنفسها است و محل اثبات و سبب چنانچه روا است
که بگوئی خلق فرموده ابتدا خلق نفرموده آنرا و عزت داده ابتدا
و عزت نداده آنرا و امثال ذالک از سایر صفات فعلیه که از جمله الهیا
تردد است و بالجمله توضیح این کلام اینست که فعل الله موجد اشیا است
و از جمله اشیاء افعال عباد است چنانچه در کلام مبارک خود میفرماید
در سوره صافات میفرماید که والله خلقکم وما تعملون یعنی
خداوند خلق فرموده است شما را و آنچه را که شما بعمل میآورید
پس بصریح این آیه مبارکه و ادله متعدده دیگر که در مسئله اثبات
اختیار از برای مکلفین ذکر کرده ایم چنین میگوئیم که افعال
اختیاریه عباد را اصل فعل و اختیار از خود شان نیست ولکن

الله عز وجل اجبار و فعل ایشان از برای تمام حجت برای ایشان
خلق میفرماید پس طالب اقبال را اقبال عطا میفرماید تا ظاهر
شود سعادت او و مایل بادبار را ادبار عطا میفرماید تا ظاهر
شود شقاوت او چنانچه در محل تدبر میفرماید که طوبی لعبدٍ
اجریت بیده الخیر و ویل لعبدٍ اجریت بیده الشر و از برای تخصیص
متردد بودن خلق میفرماید تا واضح شود که شکاک و متردد است
پس چنانچه فعل عبد موصوف میشود باقبال و ادبار و بودن مشیت الله
هم که موجد انها است بالعرض موصوف میشود بصفات مفعول لیس
چنانچه میگوئی مشیت امکانیه از باب انکه خلق امکان کرده
و مشیت کونیه بعلت انکه خلق کون فرموده پس امکان و کون
اولا و بالذات صفت مفعول اند و ثانیا و بالعرض صفت فعل
اند مثل انکه در علم نحو میگوئی که زید ابوه عالم موصوف بعلم ابوه
است اولا و بالذات و زید ثانیا و بالعرض پس در حدیث
مذکور تردد صفت فعل موت است اولا و بالذات و صفت
فعل الله است ثانیا و بالعرض پس حدیث از برای بیان
شدت احوال سکرات و نزع موت است که چنانچه شنیدی:

و مخبر

و بحث است که نفس مؤمن با آن کمال ایمان و شکی شوقش بسوی
جوار رحمت الهی و فایض گردیدنش بخصوصیات نامتناهیهٔ الهیه
چنان شدت موت او را خائف میگرداند که متردد میشود در
وصل برحمت نامتناهیه و کشیدن تلخی موت یا ترک وصل و بچشیدن
زهر موت پس حق تعالی متردد میشود که تردیدش سرایت میکند
بفعل الله که موجد تردید او پس بنابراین معنی نیز حدیث مجاز
و از برای مبالغه است و اشکالی نیست دیگر آنکه اتصاف فعل الله بتردید
ثانیا و بالعرض مضرتی نیست بلی اگر اولا و بالذات می بود مشکل میشد
والله العالم سیم اینکه این تردید صفت فعل مؤمن است و سرایت
بفعل الله میکند و حق ثانیا و بالعرض و علت نسبت دادن خداوند
تردد را بخود اینست که فعل مؤمن را تشریفاً فعل خود شمرده و توضیح
این مطلب و لکن بطریق اشاره اینست که تحقق هر مفعولی موقوف است
بر فعلی که آورندهٔ او است و ظهور هر فعلی نیز موقوف است بر انفعال
آن مفعول بعبارة اخری مفعول در تحقق محتاج بفعل است
و فعل در ظهور محتاج بانفعال مفعول است پس انکسار محقق
نمیشود مگر بکسر و کسر ظاهر نمیشود مگر بانکسار و هر مفعولی که

فعل فاعل را اکثر ظاهر نیابند الا بعد از فعل و از فاعل فعل
خواهد بود و هم مفعول لیکن بیشتر قبول می کنند بیشتر مظهر فعل
میشود و اقرب بفعل میگردد و الحوالامر از شدت قرب کارش
بجائی میرسد که صورت مفعول بعینه صورت فعل فاعل میشود
مثل بکه ادعاء میکند همانجزا که فعل ادعاء میکند و فعل
هم از جهت اظهار غایت قرب او و بیان شرافت او میگوید
که چنانچه تو منی من نیز تو ام اگرچه در واقع و نفس الامر
منم و تو تونی مثل حدیده محمات کارش در مقام قرب بجا
میرسد که فرقی در میان او و نار نیست لیس او انا النار ظاهر
میگوید و نار هم از بابت اظهار شرافت او در مقام قرب
تصدیق کرده قول اتحاد میکند و مفاعیل در اینمقام مختلف
اند بقدر اختلاف صفاء خود و اختلاف انفعال خود و هر یک
در رتبه خود صادق اند پس قول انا النار گفتن حدیده
محمات بقدر صفای اوست و نقره صافیه بقدر صفای ان
و طلای خالص بقدر جلاء او و الماس بقدر لطافت خود و
هکذا فی کل شیء بحسبه و مسئله در انفعال هر شیء بفعل الله

بعینه همین

بعینه همین طور است در زمان ثبات باحکام مرتبت الهیة و همچنین
الجدید دهر و ملکوت و جبروت و لاهوت تا اول صادر
از فعل الله موجود مع وجود فعل الله جمیعاً در ادعای خود صادق
اند هر یک بحسب خود اند نه بحسب ما فوق و ما تحت خود و جمیعاً آیة
الله اند و مجز فعل الله اند و عن الله و مثال آنکه در واقع و نفس
الامر نه فعل الله اند و نه ذات الله بلکه عین الله و اذن الله و لسان
الله و وجه الله و جنب الله اند و فعلشان فعل الله و امرشان
امر الله و نهیشان نهی الله و حبشان حب الله و بغضشان بغض الله
است و هکذا فی سایر صفات الفعلیة بلکه در حق حضرت سلطان
الاولیاء علیه آلاف التحیة والثناء در زیارت صفوان قلب الله
الواعی و نفس الله القائمة فیه بالسنن فرموده اند از برای آنکه اهل
محبت و معرفت باطن این سر را بهدایة و یحذرکم الله نفسه را بطوری
معرفت نورانیة بیابند و حدیث شریف لنا مع الله حالات
فیها نحن هو و هو نحن لکن هو هو و نحن نحن را در خزانه جان
بسپارند تا از باده و سقاهم ربهم شراباً طهوراً جامی از دست
ساقی کوثر فداه ما وجد بالقضاء والقدر بنوشند خلاصه

بها

کلام مختصر مرام هرکسکه انه وافی هدایه فادخلوا البیوت من ابوا

را فهمید وخود را مؤدب باداب فادخلوا الباب سجدا کرد ابند

ودر تفسیر لفظ حدیث کافی ووافی انا مدینة العلم وعلی بابها دایه

چشم بصیرت مطالعه کرده واز ان راه روانه طور سینا حقیقت

گشته وگوش هوش بکلم الله موسی تکلیما داده واز انجا که آشنا

داند صدای آشنا حدیث شریف انا متکلم موسی من وراء الحجاب

را بگوش هوش شنیده التسر بچشم دل بیابش که احوال نبوه

متکلم موسی با یات وضحة الدلالات با قائل کلمات قدسیه را

بکدیده واقتداء بروایت سرابا هل البیت خذ العلم من افواه الرجال

کرده ضد بلد وسطر چون حل مجملات اشکال اینحدیث قدسی را

هنوز سئوال نکرده جواب آن از جمیع اعضاء وجوارح خود هویدا

واشکار دید فای حاجة الی البیان بعد المشاهدة والعیان

ممن فداه ارواح خلق الرحمن تنبیه هرکس اینمطلب را بگوش

هوش شنید وبقبول نور آن فهمید قائل قول الست بربکم را در

عالم در وهم چنین اقبال عوالم سابقه برابی الی الابد وهکذا

از

قائل بین النفختین را بقول لمن الملک الیوم وجوابکه بعد

چهارصد سال میرسد که پیغمبر ما بالله الواحد القهار وصربت
نحن السائلون ونحن المجیبون و همچنین سایر بندهای الهی بحق را الی
ادعوا الی الجنة والنار که لا انقطاع لهما است ایشان را ملبسنا سد
بلکه بعین الیقین مشاهده میکنند و بسمع الیقین میشنوند که چنانچه
بر لسان الله المعبر عنه است و از جمله این معنی جمل مشکلات بسیار
از کتاب الله و سنت اولیاء الله علیهم سلام الله میکند مثل آیه
شریفه و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و مثل قوله تعالی
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و مثل قوله عز من قائل فلما
آسفونا انتقمنا منهم و چنانچه تو دانی که در تفسیر این آیه شریفه
وارد شده است که ان الله اولیاء جعل اسفهم اسفه و انتقامهم
انتقامه و ایضا وارد شده است که ان الله عز و جل خلقنا
فجعل اسفنا اسفه و انتقامنا فی الحجة انتقامه و همچنین چند
وارد احادیث و زیارات و ادعیه بسیار که دلالت بر این
میکند که امر اهل عصمت علیهم السلام امر الله است و نهی ایشان نهی
الله و حکم ایشان حکم الله است و قول ایشان قول الله است و لسان
ایشان لسان الله المعبر عنه است و لسان اراده الله است

وامثال اینها که در کتاب الله و احادیث آل الله علیهم سلام الله
زیاده از حد و حصر است کما لا یخفی علی الخبیر البصیر اللهم ارنا
الحق حقا حتی نتبعه و الباطل باطلا حتی نجتنبه بمحمد و عترته
الطاهرین علیهم الاف الثناء و التحیة حاصل کلام آنکه اگر
فعل مؤمن فعل الله بودی و تردد ش سببی بتردد الله تعالی نبودی
که حضرت حق جل شأنه العالی کلیم الله علیه السلام را در مقام گله یا
عتاب در آورد که چرا من بیمار شدم تو بعیادت من نیامدی و
حال آنکه بیمار شخصی درویش ژنده پوش بباده الست مدهوش
ساکن در خرابه بودی پس تردد از مؤمن است که مستتبع تردد
حضرت الوهیت لغایة التشریف فلیس من الله سبحانه فافهم الاشاره
و من الله الهدایة لیس حجت تردد نه اولا و بالذات و نه ثانیا و با
لعرض صفت ذات حضرت اله و فعل او نیست اصلا اشکالی وارد
نیست خواه عیب از جهت این باشد که تردد مستلزم تعین است
با آنکه مترادف بالعجز است زیرا که هر دو از صفات ممکن اند نه
واجب تعالی و لکن با عجز گفته مدعی فهمیده شد چنانکه
اشاره شد و بقدر کفایه شد و الا و حصرها که زیاده شد

والمحسنات لمراز براى عدو نفهم لهانه شد حسبنا الله ونعم الوكيل نعم
المولى ونعم النصير تنبيه اخر از الحجر گفته شد ظاهر شد سر
دادن بدا بخداوند جل جلاله چنانچه در حديث ميفرمايد كه وان
شيئى الا وللّه فيه البداء ودر حديث ديگر ميفرمايد كه ما عبد الله
بشيئ مثل الاقرار بالبداء ودر زيارت حضرت موسى بن جعفر
عليهما السلام ميفرمايد كه السلام عليك يا من بدا لله فى شانك و
امثال انها وتوضيح اين مطلب انكه علوم ملكيه الهيه كه در لوح
محفوظ ولوح محو واثبات والواح سماويه ومبادى عالين
وصدور كاملين از انبياء واوصياء وملائكه مقربين وكتب سماويه
وعرصه ايجاد وغير انها كه همه انها كتب الهيه اند وبعضى با طرف
عندنا كتاب حفيظ اند وبعضى علمها عند ربى فى كتاب لا يضل
ربى ولا ينسى وامثال انها ميباشند جميع احكام واوامر و
نواهى تشريعيه وتكوينيه در انها احكام الله است بهمان معنى
كه گفته شد پس همچنانكه اگر در انها تردد بهم رسد از ان تردد
الهى نام ميگذارند همچنين هرگاه در انها بجهت اختيارات
عباد ومخلوقات وحكم ومصالح الهيه ملكيه وملكوتيه بدا

حاصل شود یعنی اظهارها ما لم یظهر شود که این معنی بداء آنچه پنهانی
چنانچه بعضی گمان باطل کرده اند از بداء الهی نام می نهند پنهان
نحوی که گفته شد العاقل یکفیه الاشاره ومن الله الهدایه و ان
برای تفصیل این مسئله مقامی دیگر باید نه این رساله مختصر کون
الاشاره لاهل البشاره مطلب چهارم که در بیان اسباب
تردد مؤمن است پس اینست که ان بالملاحظه مراتب ایمان و مقامات
ایقان است پس جمعی باعث تردیدشان شاید این باشد
که چون ناقص‌اند یا مقصراند یا مبتدی همه دوانند از ایشان
خلاف صادر شده و خود را روسیاه بدرگاه و نامناسب بارگاه
حضرت الهی بینند راضی بقبض روح نمیشوند یا چون امید توبه
و انابه دارند راضی نمیشوند ولکن چون از خود خائف‌اند که
هر چه زنده بمانند زیاده نافرمانی کنند و باعث زیادتی شرم
ساری شود راضی بموت میشوند پس از جهت ملاحظه جهتین
مختلفین متردد باشند و جمعی دیگر چون ملاحظه وصول بقرب
جوار حق و استخلاص از ماسوی الله میکنند راضی میشوند
و چون طمع تحصیل اعلی مقام از برای خود یا امید مراتب استکمالی

غیره دارند

عذر دارند راضی میشوند ولهذا متردد اند وجمله دیگر جون بمقام
توکلشان راضیشان داده ولکن قبل از اشاره محبوب سکونی ندارند
وکالمتردد اند وجون اشاره محبوب کرد جزاضی علت تامه است
حصل کردید مرحج وصل خواهد شد مثل انکه در حکایت وارد شده
که عزرائیل ع بجهة قبض روح حضرت ابراهیم ع رسید وحضرت ع از او پرسید
فرمود که بنابر دعوت امده یا بدعوت قبض روح امده او عرض کرد
که بدعوت امده ام انحضرت ع فرمود که هل رایت الخلیل یموت خلیله
یعنی ایا دوست میداری خلیل واقعی که خداوند است موت ابراهیم
خلیل خود را عزرائیل ع رفت ومراجعت نمود وپیام اورد که هل
یکره الخلیل لقاء خلیله یعنی ایا اکراه دارد خلیل که ابراهیم ع بود
باشد لقاء خلیل واقعی را که خداوند است پس جون انجناب ع
این بشارت را شنید دفعة جانش را بتسلیم نمود وجماعتی هستند
که جون میدانند که ناجی اند یا هالک خائف ومتردد اند
که ایا قطع بنجات داشته ای جون مولای وجود علیه السلم که
فرمود ابن ابیطالب انس او قرب الی الموت من الطفل بثدی

اثر ایشانیم بگفتشدی واقتدا نمودندی اللهم اجعلنا اهلا لهذا
المقام بحق صاحب الکلام علیه السلام وجمله از امور دیگر متعدد است
که اسباب تردید شود لکن همین قدر که اشاره شد نوع وجه تردد
معلوم ومفهوم شد مطلب پنجم در بیان اسباب دفع تردد
است از موضع وآن بدینگونه است که در احادیث بسیار وارد
شده است که هیچ پیغمبری یا وصی پیغمبری یا ایمان آورنده بپیغمبری
نیست الا اینکه تا خود اذن ندهد اورا قبض روح نمیکنند پس
اسباب ترددش چون رفع شد اذن میدهد پس قبض روح
میشود مثل آنکه در حدیث است که سؤال کردند که سبب معلوم
نبودن قبر حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام چیست در جواب
حدیثی روایت شده است که مضمون بعضی از فقراتش اینست که عزرائیل
بخدمت آنحضرت آمد با او فرمودند که آیا بنا بر دعوت ما آمده یا بقبض
روح ما آمده عرض کرد که بقبض روح آمده ام با او فرمودند که از کدام
عضو قبض میکنی عرض کرد که از دهان شما آنحضرت فرمود که
قبض میکنی از دهانیکه با خداوند بلا واسطه سخن گفته است
مناجات کرده است عرض کرد که از گوش شما آنحضرت فرمود از

گوش شما جواب فرمود از گوشیکه ندای الهی شنیده است عرض
کرد که از چشم شما فرمود که از چشمیکه آیات توراة خوانده و
آیات الهی دیده است عرض کرد که انگشتان دست شما فرمود
که از دستیکه الواح توراة را از آسمان گرفته است و بعبودیت
الهی بلند شده است عرض کرد که از پای شما فرمودند که از پای
که بطور سینا بالا رفته است عرض کرد که از شکم شما فرمود از شکمیکه
از بس ریاضت کشیده و علف صحرا خورده که سبزی علف از ظاهر
جسد او هویدا گشته عزرائیل متحیر شد و رفت پس مراجعت نمود
و عرض کرد که حضرت حق سلامت میرساند که تا خود اذن ندهی
جناب ترا قبض روح نکنم الحضرت چون این کلام را شنید فرمود
که اگر قبض روح من موقوف بر اذن من است اذن ندهم برو
دیگر هرگز نزد من میا پس عزرائیل رفت پس چون زمان
قبض روح آنجناب ع رسید تنها روانه صحرا شد پس دید که
شخصی تنها در میانه صحرا قبری حفر مینماید از او سؤال
فرمود که از برای کیست او عرض کرد که از برای ولیی از اولیا
الهی آنحضرت ع فرمود که چون قبر ولی خدا است خواست

کر بود اعانت نمایم در حفر آن پس چون قبر را باهم تمام کردند
آن شخص خواست که برود در قبر بخوابد آنحضرت ع از سبب آن
سؤال کرد جواب فرمود که از برای استعلام موافقت و تناسب
با صاحب آنست آنحضرت ع فرمود که صاحب این چه اندام است
او عرض کرد که باندام شما است آنحضرت ع فرمود که پس من اولایم
از برای خوابیدن در آن پس چون در آن خوابید حجب از چشمش
برداشته شد و مقامات قرب موسی ع را مشاهده نمود سؤال
کرد که اینها چه مقام اند او گفت که این مقام قدس حضرت
موسی است که اگر اذن قبض روح دهد بالفعل قابض کرد پس
آنحضرت فرمود که ای کاش برادرم عزرائیل ع حاضر بود تا قبض
روح مرا میکرد آن شخص عرض کرد که منم عزرائیل آنحضرت ع فرمود
که در تعجیل در قبض کن چون او خواست که مشغول قبض شود آن
حضرت ع برا او لعزم کشید که چرا چنین کندی میکنی پس او تعجیل
در قبض روح مقدسش کرده والحمد تکلیف دفن بود بعمل آورد
و قبر را هموار صحرا کرده لهذا کسی را از قبر آنجناب ع اطلاعی
نیست و همچنین اند اولیاء و صلحاء و مؤمنین از امت خاتم

در حدیث

در حدیث است که چون عزرائیل بخواهد که قبض روح مومن
فرماید مشاهده می کند که او مضطرب میشود پس ازاو
سئوال میکند که چرا مضطربی مومن میگوید که چگونه مضطرب
نباشم و حال آنکه از مکانیکه انس دادم بروم بمکانی که و تری مجاید
که با او انس نداده ام و مفارقت کنم از اهل و عیالی که بایشان انس
گرفته ام و با جمعی آشنا شوم که بایشان مانوس نیستم عزرائیل
میگوید که میخواهی مکانی و اهلی بتو بدهم بهتر از مکان و اهل
تو مومن میگوید که چگونه است چنانکه میگوئی در دفعه حجب
از نظر او مرتفع میشود پس مشاهده میکند مقامات عالیه
جنان را پس باو میگوید که این مکان عوض مکانهای دنیای
تو و بان نشان میدهد نفوس مقدسه محمد و آل محمد ارواحنا
لهم الفداء را پس باو میگوید که اینک اهل بیت عصمت علیهم السلام
در عوض آن اهل تو پس در دفعه مومن مبالغه میکند که ای
عزرائیل تعجیل در قبض روحم کن و مرا بان مکان و حضرت سادات
و موالیم مشرف فرما الحاصل هیچ مومنی ابا از قبض روح نمیکند

مگر بعد از دفع تردید او و اذن او و دو نیست مراد از آیه
شریفه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی و هم محمد و آل محمد علیهم السلم

وادخلی جنتی در تحت حدیث
شریفه جای سخنان بسیار هست
لکن بهمین قدر اختصار شد
بجهت ضیق مجال و تبلیل بال
اسئل الله الحشر مع النبی
والآل علیهم الصلوات و
السلم دوام الغدو
والآصال والحمد
لله علی کل
حال

كتاب ... اجزاء سده

كتاب تحفه الملوك

اجزاء سده

جلد

كتاب ... اجزاء سده جلد

جلد

كتاب ... الحقائق

اجزاء سده

جلد

كتاب ... اجزاء سده

جلد

كتاب الدرر اجزاء سده

جلد

كتاب ... الجلود

اجزاء سده

جلد

كتاب ...

اجزاء سده

جلد

كتاب كنز اللغه

اجزاء سده

جلد

كتاب ... اجزاء سده

جلد

كتاب ... اجزاء سده

جلد

كتاب تحفه المعالى

جلد

كتاب ... جلد

نسخه شاهنامه خواجه

... جلد